

زیست جهان و اهمیت آن برای نظریه‌ی سیاسی

جهانگیر معینی علمداری
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران



چنداد نو

عنوان و نام پدیدآور : زیست جهان و اهمیت آن برای نظریه‌ی سیاسی / جهانگیر

معینی علمداری

مشخصات نشر : تهران : رخداد نو، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری : ۱۰۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۵۷-۸۳-۳

وضعیت فهرست‌نویسی : فیا

موضوع : هوسرل، ادموند، ۱۸۵۹ - ۱۹۳۸ م. -- دیدگاه درباره

پدیده‌شناسی

رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۳۹/۵۵:۸۲۹/۵۵

رده‌بندی دیوین : ۱۴۲/۷

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۶۲۹۳۹

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، مجتمع فروزنده، واحد ۵۱۲.

کد پستی ۱۳۱۴۷۴۴۱۷۸، تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳، نمابر: ۶۶۴۹۸۲۹۴

• ناشر رخداد نو

جهانگیر معینی علمداری

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

زیست‌جهان و اهمیت آن برای نظریه‌ی سیاسی

Life-World and Its Improtance For Political Theory

• چاپ اول ۱۳۹۴ تهران • شمارگان ۵۰۰ نسخه • قیمت ۶۵۰۰ تومان

• لیتوگرافی فرهنگ سبا • چاپ پردیس دانش • صحافی پردیس دانش

• طرح روی جلد حسن کریمزاده

ISBN 978-600-6457-83-3

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۵۷-۸۳-۳

Printed in Iran

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۹	پیشگفتار
۲۱	فصل یکم: نظریه، عمل و جهان‌مندی انسان
۲۱	هوسرل و فراگذاری از انسان بی‌جهان
۲۶	نظریه / عمل / زندگی
۳۱	نظریه و زندگی روزمره
۳۹	فصل دوم: زیست‌جهان، روزمره‌شدن و سیاست
۳۹	ویژگی‌های زیست‌جهان
۴۴	زیست‌جهان و زندگی روزمره
۴۸	حس مشترک به‌مثابه‌ی دانش روزمره
۵۰	روتین‌بودن زندگی روزمره
۵۵	فصل سوم: فراعلم و فرانظریه‌ی زیست‌جهان
۵۵	فراعلم زیست‌جهان
۶۱	نقد اثبات‌گرایی در آلمان و رابطه‌ی آن با ظهور مفهوم زیست‌جهان
۷۰	ذهنی‌بیناذهنی
۸۱	فصل چهارم: سیاست زیست‌جهان
۸۱	زیست‌جهان و چالش مبنای‌گرایی در سیاست

زیست جهان و امر جهانشمول ۸۶

زیست جهان و پدیده‌ی روشنفکری ۹۰

معضل امر سیاسی و زیست جهان ۹۴

شناسایی، اجتماع و زیست جهان ۹۷

سخن آخر ۱۰۳

کتابنامه ۱۰۵

www.ketab.ir

پیشگفتار

وقتی با اتومبیل از خانه خارج می‌شویم و با عبور از چندین خیابان به بزرگ‌راه اصلی می‌رسیم و با انبوهی اتومبیل - اتومبیل‌هایی مانند اتومبیل خودمان - مواجه می‌شویم، فوراً می‌فهمیم در ترافیک اسیر شده‌ایم. واقعیت موضوع این است: من و مثل من این ترافیک را ساخته‌ایم، در آن گیر افتاده‌ایم و به سختی می‌توانیم "به تنهایی" آن را تغییر دهیم. بخش بزرگی از زیست جهان پیرامون ما شامل چیزهایی از این قماش است؛ دنیایی پر از مراودات و بده‌وبستان‌های روزانه و سوژه‌هایی درگیر. سوژه‌هایی که در شکل‌دادن به زیست جهان خود سهم دارند، اما نه به تنهایی و به شیوه‌ای فردگرایانه، چون آن‌ها موجوداتی اجتماعی‌اند. به‌طور کلی، زیست جهان به مثابه‌ی عرصه‌ی زندگی مشترک اجتماعی و عرصه‌ی دانش‌ها واسطه‌ای است که نحوه‌ی زیست و زندگی ما را در جهان انسان‌ها تا حدود زیادی رقم می‌زند. زیست جهان، همانند فرهنگ، یک جور "طبیعت دوم" ما را می‌سازد؛ چون ما در چارچوب آن اجتماعی می‌شویم.

در سال‌های اخیر نظریه‌پردازی در خصوص زیست جهان مبنای برخی نظریه‌ها درباره‌ی "سامان سیاسی" بوده است. بخش عمده‌ی این دیدگاه‌ها

ماهیتی پدیدارشناسانه دارند. پدیدارشناسی بیش از هر فلسفه‌ی دیگری به موضوع زیست‌جهان پرداخته و هوسرل مؤسس پدیدارشناسی معاصر، نخستین کسی بود که اصطلاح زیست‌جهان را به مفهوم رایج آن به کار برد. اگرچه هوسرل تنها در اواخر عمر به صراحت درباره‌ی زیست‌جهان سخن گفت، ولی این مضمون در آثار قبلی وی نیز کم‌وبیش وجود داشت. از آن‌جا که زیست‌جهان با روح تفکر پدیدارشناسی سنخیت تام دارد، هوسرل توانست به‌خوبی آن را در پروژه‌ی علمی خود بگنجانند، بی‌آن‌که گسیختگی در فلسفه‌اش ایجاد شود.

نوشته‌ی حاضر براساس اصول تفکر پدیدارشناسی به رشته‌ی تحریر درآمده و زیست‌جهان به‌مثابه‌ی یک پدیدار^۱ بررسی می‌شود. پدیدارشناسی علم پدیدارهاست. هرآن‌چه در نظر و در نگاه ما ظاهر، مکشوف و داده‌شده بیاید یک «پدیدار» محسوب می‌شود. هنگامی که این امور موضوع آگاهی ما باشند، در زمره‌ی مطالعه‌ی پدیدارشناختی قرار می‌گیرند. به عبارتی، وظیفه‌ی پدیدارشناسی بررسی صورت‌های آگاهی است. این آگاهی از طریق تجربه‌های ما در جهان و نوع التفات^۲ شکل می‌گیرد. درواقع، هدف پدیدارشناسی از مطالعه‌ی آگاهی پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی است که «جهان چگونه برای ما جهان می‌شود؟». هوسرل در مخالفت با جدایی‌افکندن میان اعیان و ذهن شناسنده و فراگذری از تمایز درون و برون دکارت و با طرح این نکته که امور بیرون و مستقل از تجربه‌ی آگاهی اصولاً موضوع مطالعه‌ی پدیدارشناختی قرار نمی‌گیرند، به چگونگی ساخته‌شدن جهان در آگاهی فرد پرداخت. در این مطالعه پدیدار جای داده‌های تجربی را گرفت، به‌جای

علیت بر آگاهی تأکید شد و روش شهودی جایگزین عقل‌گرایی علمی گردید. همچنین پدیدارشناسی ماهیتی توصیف‌گرا دارد، چون نوع التفات و نحوه‌ی رابطه‌ی آگاهی با موضوع شناسایی را توصیف و نه تبیین می‌کند.

به‌طور کلی، هوسرل با درآمیختن کوجیتو و شک‌دکارتی با وجه استعلایی فلسفه‌ی کانت و دیدگاه هیوم درباره‌ی «امر حاضر» و «اولیه»^۱ به روش «پدیدارشناسی استعلایی»^۲ رسید. هدف نهایی فلسفه‌ی استعلایی هوسرل بررسی چگونگی استعلای بشر از طریق تأمل در خویشتن در سطحی عام و جهانشمول است و به همین دلیل به‌شدت استعداد پرداختن به مسائل فرهنگی و تمدنی را دارد. در کنار آن، پدیدارشناسی به‌عنوان یک روش‌شناسی نیز مطرح است. به‌لحاظ روش‌شناسی می‌توان پدیدارشناسی استعلایی هوسرل را در چهار سطح مطرح کرد: در سطح نخست پرسش اصلی این است که «واقعیت چگونه در آگاهی من صورت می‌بندد (سطح آگاهی به جهان). در سطح دوم، مسأله این است که چگونه این آگاهی تجربه می‌شود (سطح وجودی). در سطح سوم، می‌پرسیم چگونه این آگاهی را با دیگری شریک می‌شوم (سطح بیناذهنیت)^۳ و سرانجام، در سطح چهارم به این پرسش می‌پردازیم که «چگونه آگاهی خود را در جهان پیرامون زندگی می‌کنیم» (سطح زندگی روزمره).

پس از درگذشت هوسرل جنبش پدیدارشناسی دچار تفرقه شد و گرایش‌های متعددی در آن ظهور کردند. در حال حاضر، می‌توان از چهار گرایش عمده در پدیدارشناسی متأخر نام برد. این گرایش‌ها در واقع چهار جنبه از آثار هوسرل را برجسته کرده‌اند و هر کدام به‌نحوی خود را میراث‌دار وی می‌دانند

1. originary

2. transcendental phenomenology

3. intersubjectivity

و در عین حال مکتب‌های متعارضی را پدید آورده‌اند. این‌ها عبارت‌اند از: (۱) پدیدارشناسی واقع‌گرا که به مشاهده و توصیف ذات‌های عام‌گرایش دارد. نیکلای هارتمن، ماکس شلر، رومن ایندگاردن از جمله اعضای این گروه‌اند. (۲) پدیدارشناسی اگزیستانسیالیست که جنبه‌های وجودی فرد و چگونگی بودن وی در جهان موضوع اصلی مباحث آن را تشکیل می‌دهد. هایدگر، سارتر، سیمون دوبوار، مرلوپونتی و آرنست در این جرگه قرار دارند. (۳) پدیدارشناسی تأویلی که بر اهمیت حوزه‌های تأویلی و رابطه‌ی تجربه‌های زنده‌ی فرد و تأویل تأکید دارد و گادامر و ریکور به آن تعلق دارند. (۴) پدیدارشناسی شالوده‌ای^۱ آروون گوروپچ و آلفرد شوتز که موضوع اصلی آن بررسی چگونگی شکل‌گیری صورت‌های آگاهی در جریان زندگی روزمره است. در میان این چهار گرایش، رویکرد چهارم بیش از بقیه متوجه اهمیت “زیست‌جهان” برای جنبش پدیدارشناسی بوده است و بیش از دیگران به تفسیر هوسرلی از زیست‌جهان وفادار ماند. با توجه به همین نکته در مطالعه‌ی حاضر این تفسیر از هوسرل مبنای تحلیل زیست‌جهان و مسائل آن قرار گرفته است.

البته مشهورترین تعبیر درباره‌ی زیست‌جهان را یورگن هابرماس فیلسوف آلمانی ارائه داده است. او رابطه‌ی کنش‌گر-جهان را الگوی مطالعه‌ی زیست‌جهان قرار داد. زیست‌جهان هابرماس خاستگاه معانی فرهنگی، همبستگی‌های اجتماعی و هویت شخصی است و روابط نمادین، ساختارهای هنجاری، جهان معنا، عمل ارتباطی و تفاهمی مبنای آن را تشکیل می‌دهد. درنهایت، هابرماس با اتخاذ یک رویکرد شناختی^۲، نشان می‌دهد که زیست‌جهان یک

شالوده‌ی فهم-محور است و زبان در عملکردهای آن نقش حیاتی دارد. به علاوه، در زیست جهان انبانی از الگوهای تفسیری، به طرزی زبانی، سازماندهی می‌شود (اریکسون و وایگارد، ۲۰۰۴: ۴۷).

نوع نگاه هابرماس به زیست جهان با تفکر زبان‌شناختی-ارتباطی وی سازگار است. به باور وی زیست جهان یک افق است و در درون آن کنش ارتباطی همواره در حال حرکت و پیشروی است. با این وصف، همان‌طور که هابرماس خود یادآور می‌شود، مفهوم زیست جهان برای وی بیشتر یک مفهوم "تکمیلی" است (هابرماس، ۱۹۸۷: ۱۱۹) و دغدغه‌ی اصلی‌اش "سازگاری عقلانی" است (بن حبیب، ۱۹۹۷: ۴۷). او با تجدیدنظرطلبی در دیدگاه‌های مکتب انتقادی، زیست جهان را مبنای توجیه نوعی عقلانیت ارتباطی قرار داد و استدلال‌هایی را درباره‌ی زیست جهان عمدتاً در جهت دفاع از "فهم متقابل" و "همیاری کنش‌ها" و "اجتماع‌پذیری و سازگاری" ارائه داد. ترجمان سیاسی این استدلال‌ها، مشارکت سیاسی و دستیابی به فهم‌ها و ارزش‌های سیاسی مشترک است. در یک کلام، هابرماس برای ما توضیح می‌دهد که چگونه می‌توان زیست جهان را نقطه‌ی عزیمت رسیدن به یک ساختار و فرهنگ سیاسی بازتولیدکننده‌ی تفاهم و ارتباط و گفتگو قرار داد.

به هر حال، قصد نگارنده از طرح مسأله‌ی زیست جهان در کتاب حاضر غیر از این است. بنابراین، الگوی هابرماس درباره‌ی کنش ارتباطی در زیست جهان به عنوان چارچوب نظری پژوهش انتخاب نشده است. این‌جا مسأله‌ی اصلی توضیح این مطلب است که نظریه‌پردازان با بازگشت به زندگی روزمره و جستجوی مبانی آن در زیست جهان باید نگاه خود را به سپهر سیاست و امر سیاسی دگرگون کنند. زیرا بخش بزرگی از زیست جهان به زندگی روزمره تعلق دارد و نادیده گرفتن آن به بهای غفلت از زیست جهان

تمام می‌شود. بنابراین، هر رویکردی که بخواهد براساس ایده‌ی زیست‌جهان در تفکر سیاسی بازنگری کند و رویه‌ای متفاوت پیشه کند، نمی‌تواند نسبت به زندگی روزمره بی‌تفاوت باشد. همین‌طور، نه دانش‌های نظری و فلسفی در سیاست و نه عملکردها و واقعیت‌های سیاسی را نمی‌توان بدون ارزیابی زندگی روزمره و دانش وابسته به آن — یعنی حس مشترک^۱ — سنجید. نباید این نکته را از یاد برد که افراد در درون زیست‌جهانی که پیش از آن‌ها وجود داشته پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند و عقاید آنان در بستر مراودات و بده‌وبستان‌های زندگی روزمره شکل می‌گیرد و آگاهانه یا ناآگاهانه، در برخورد با زندگی روزمره و روابط موجود در آن بسط و گسترش پیدا می‌کند. زیست‌جهان، و به تبع آن، زندگی روزمره‌ی ما، عرصه‌ی برقراری ارتباط‌های معنادار با دیگران است. طی این فراگرد ساختارها و بینادذهنیت‌هایی تکوین پیدا می‌کند و درنهایت جهان افق‌های ما را می‌سازد. تجربه‌های (سیاسی) ما در همین چارچوب رخ می‌دهد. به این ترتیب، نظریه‌ی زیست‌جهان نمی‌تواند جهان پیرامون، مفهوم دیگری و هم‌نوع را نادیده بگیرد. صورت‌های آگاهی نیز در دل این ساختار تقویم می‌شوند. با این حال زیست‌جهان چیزی فراتر از زندگی روزمره است و نباید بین این دو این‌همانی برقرار کرد.

اما به چه دلیل فلسفه‌ی زندگی روزمره به عنوان مفهوم کلیدی زیست‌جهان تلقی شده است؟ در پاسخ باید گفت، زیست‌جهان‌ها درواقع جهان‌های زندگی‌اند و زمینه‌ی تجلی هستی‌ها و تجربه‌های مشترک انسان‌ها را تشکیل می‌دهند. این امر قبل از هر چیز در اجتماع^۲ و زندگی مشترک افراد (زندگی روزمره) واقع می‌شود. ما در این جهان بینادذهنی در کنار دیگران

زندگی می‌کنیم و با آن‌ها پیوند داریم و یکدیگر را درک می‌کنیم و برحسب موقعیت زمانی- مکانی خود دارای خاطره هستیم. به این ترتیب جهان اجتماعی ما شکل می‌گیرد. بدون این جهان اجتماعی واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی به درستی قابل شناخت نیست. این اشتراک و عام‌بودگی^۱ موجود در زیست‌جهان تاکنون آن گونه که باید مورد توجه پژوهشگران سیاسی قرار نگرفته است. شاید یکی از عوامل بی‌اعتنایی به نقش زندگی روزمره در سیاست همین نکته باشد.

پدیدارشناسی زیست‌جهان به یک دنیای واقعی واحد استناد دارد. دنیایی مشترک که دانش‌هایی مشترک به قوام‌بخشیدن به آن سهم دارند. هوسرل و شوتز بخش مهمی از زندگی خود را صرف مطالعه‌ی این سپهر کردند. البته برخی تفاوت‌ها بین این دو وجود دارد: برای نمونه شوتز به وجه استعلایی اندیشه‌ی هوسرل کمتر باور داشت و تجربه‌گراتر بود یا در مقایسه با هوسرل واقعیت را پیچیده و چندلایه می‌دید و اهمیت جامعه‌شناختی زندگی روزمره را برجسته‌تر می‌کرد. در حالی که هوسرل وضعی فلسفی‌تر داشت، بیشتر به فلسفه‌ی علم توجه می‌کرد و فاقد بن‌مایه‌های وبری نظریه‌ی کنش شوتز بود. در ضمن، جنبه‌های ماهوی در هوسرل قوی‌تر است. به این حال، تأثیرپذیری شوتز از هوسرل انکارناپذیر است. هوسرل در زمینه‌هایی مانند التفات، بیناذهنیت، زیست‌جهان و شناخت دانش‌های زمانه بر آرای شوتز تأثیر مستقیم گذارد. در نوشته‌ی حاضر تلاش شده تا با در نظر گرفتن قدر مشترک دیدگاه‌های شوتز و هوسرل درباره‌ی زیست‌جهان، پیامدهای سیاسی نظریه‌ی زیست‌جهان بررسی شود.

به این منظور مباحث مطروحه در سه سطح پیش می‌رود: در سطح نخست،

جهان‌نگری^۱ هوسرلی- شوتزی در سایه‌ی مسائل هستی‌شناختی تحلیل می‌شود. در این مرحله هدف اثبات این نکته است که چگونه هوسرل با ارائه‌ی یک درک هستی‌شناسانه‌ی جدید از رابطه‌ی موجود بین انسان و جهان از دکارت و کانت فراتر رفت و مبانی جهان‌نگری پدیدارشناسانه را استوار کرد. سطح دوم شناخت‌شناسانه است. در این مرحله قرار است به این موضوع بپردازیم که چگونه هوسرل با گذر از فلسفه‌ی سوژه به فلسفه‌ی بینادهنیت، جهان‌نگری خود را به لحاظ شناخت‌شناسانه گسترش داد. بدون شک، این نحو شناخت‌شناسی نقش مهمی در زمینه‌ی ایجاد پیوند میان حس مشترک، فلسفه و سایر دانش‌های نظری در زیست‌جهان دارد. سطح سوم به چارچوب نظری اختصاص دارد. در این سطح ضمن بررسی رابطه‌ی زیست‌جهان و دانش‌های موجود، پیامدهای سیاسی و اجتماعی نظریه‌ی زیست‌جهان و مزایای این رویکرد در مقایسه با نظریه‌های رقیب‌اش تحلیل و بررسی می‌شود.

در تمامی بخش‌های این پژوهش ردپای دو مفهوم اساسی در زندگی انسان‌ها به چشم می‌خورد: دانش و حیات. سیر تحول فلسفه در طول ۵۰ سال اخیر، بیش از پیش وجود پیوندهای قوی میان این دو را به اثبات رسانیده است. هوسرل از وجود رابطه‌ی اندام‌وار بین این دو مفهوم آگاه بود. مدعای کتاب حاضر این است که ادموند هوسرل و آلفرد شوتز در متن آثارشان زمینه‌ی لازم را برای ارائه‌ی نظریه‌ای با عنوان زیست/دانش فراهم آورده‌اند. البته این دو هیچ‌گاه از این اصطلاح استفاده نکردند و این واژه ساخته‌ی نگارنده است، اما با توجه به مضمون کلی تفکرات این دو درباره‌ی زیست‌جهان می‌توان این اصطلاح را به آن‌ها نسبت داد. این یک نظریه است، چون با توسل به آن

می‌توان واقعیتی توضیح داد و مدعی تبیین چیستی و چرایی پدیده‌ای شد. البته نظریه‌ی مزبور در تفسیر هوسرلی آن فلسفی‌تر و در تفسیر شولتزری‌اش شکل جامعه‌شناختی‌تری دارد و بین فلسفه و جامعه‌شناسی در تردد است.

اما چرا زیست/دانش؟ شوتز و هوسرل به موضوع دانش و رابطه‌ی آن با نحوه‌ی زیست ما در جهان بسیار علاقمند بودند. به جرأت می‌توان گفت که این دغدغه در تک‌تک آثار آن دو مشاهده می‌شود، اما در توضیح این‌که چرا به‌طور خاص از واژه‌ی زیست/دانش استفاده کرده‌ایم، باید گفت که این امر دو دلیل دارد: نخست آن‌که هوسرل و شوتز هر دو بر این باور بودند که هرگونه اظهار نظر درباره‌ی نحوه‌ی دانش فرد (چه یک فرد عادی باشد چه دانشمند) بدون در نظر گرفتن نحوه‌ی زیست وی ممکن نخواهد بود. زیرا نوع دانش ما در نهایت وابسته به طرز زیستن ما است. به‌طور مثال، طرز تفکر افراد عادی به زندگی روزمره و ایستار طبیعی آن‌ها نسبت به جهان وابسته است؛ در حالی که سبک زندگی فیلسوفان و دانشمندان با تفکر نظری پیوند می‌خورد. این دو نوع رابطه‌ی زیست/دانش از یک جنس نیستند و نمی‌توانند باشند. دوم، شوتز و هوسرل هر دو معتقدند که نمی‌توان دیدگاه خود را درباره‌ی ماهیت دانش متحول کرد و بهبود بخشید، مگر آن‌که به شکل یا شکل‌های تازه‌ی زیست در جهان بیاندیشیم، زیست جهان مفهومی کلیدی در نظریه‌ی زیست/دانش است. در نوشته‌ی حاضر می‌کوشیم ضمن توضیح نتایج حاصل از نظریه‌ی زیست/دانش پیامدهای آن را برای نظریه‌ی سیاسی بیان کنیم. هوسرل و شوتز با برجسته کردن نقش زیست جهان در دانش بشری و تحولات انسانی امکان طرح ایده‌ی زیست/دانش را فراهم آوردند. در مفهوم زیست جهان، دانش و زیستن هردو مستترند. بنابراین، بدون فهم جایگاه زیست جهان در نظریه‌های هوسرل متأخر و شوتز اصولاً نمی‌توان از مبنای

زیست/دانش سخن گفت.

مطالب کتاب در چند فصل تنظیم شده است. در نخستین فصل نشان خواهیم داد که چگونه پیوند ناگسستنی نظریه و عمل و زندگی می‌تواند مبنای نظریه‌پردازی درباره‌ی زیست‌جهان قرار گیرد. درواقع این رابطه سه گانه و نه دو گانه است؛ یعنی سیاست زیست‌جهان باید در کنار دو مؤلفه‌ی نظریه و عمل به مؤلفه‌ی دیگری به نام “زندگی” توجه کند و بداند که هر نوع سیاستی مستلزم نوعی بودن در جهان است. قبل از آن نشان خواهیم داد که پدیدارشناسی زیست‌جهان هوسرل اصولاً نمی‌تواند فارغ از جهان و زندگی قابل تصور باشد و در همین چارچوب از فراگذری هوسرل از دکارت و کانت خواهیم گفت. نقادی هوسرل از “علم بی‌جهان” نیز در پی خواهد آمد. در ادامه این دیدگاه هوسرل مطرح می‌شود که حس مشترک و دانش‌های مربوط به زندگی روزمره در تصویر کلی از دانش‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد و از آن‌جا که زیست‌جهان براساس دانش‌های مشترک پدید آمده و رشد می‌کند، به اهمیت برقراری نسبت مناسبی میان دانش‌های نظری و فلسفی یا حس مشترک جاری در زندگی روزمره و نقش و جایگاه روشنفکران در این میانه خواهیم پرداخت.

در فصل دوم به رابطه‌ی زیست‌جهان و زندگی روزمره و اهمیت آن برای نظریه‌ی سیاسی می‌پردازیم. در این بخش، پس از ارائه‌ی بحثی درباره‌ی ویژگی‌های زیست‌جهان ازجمله اشتراک تجربه‌های موجود در آن و اجتماعی و عمومی بودن، از آن به عنوان پدیده‌ای فرافرهنگی و طبیعت دوم یاد خواهیم کرد. سپس رابطه‌ی زیست‌جهان و زندگی روزمره بررسی می‌شود. اگرچه این دو همپوشان نیستند، ولی بخش مهمی از زیست‌جهان را امور روزمره تشکیل می‌دهد و به همین دلیل بحث درباره‌ی زندگی روزمره در هر نوع

سیاست مرتبط با زیست جهان پدیده‌ای گریزناپذیر خواهد بود. در ادامه ضمن برشمردن ویژگی‌های زندگی روزمره و معنای آن برای زندگی سیاسی و اجتماعی، از آن به عنوان یکی از ابزارهای تثبیت رفتارهای سیاسی یاد خواهیم کرد و در نهایت روتین شدن را به عنوان یکی از جنبه‌های مهم زندگی روزمره بررسی می‌کنیم و از پیامدهای آن برای زندگی سیاسی و دموکراسی می‌گوییم.

فصل سوم به بحثی فراعلمی (علم علم) و فرانظری (نظریه‌ای درباره‌ی نظریه) درباره‌ی زیست جهان اختصاص دارد. هوسرل کوشید منطق جدیدی برای علم مهیا کند و از این طریق علم را گسترش داد. مفهوم زیست جهان یکی از پیامدهای آن بود. این رویکرد فراعلمی هوسرل و حکم نهایی آن درخصوص اهمیت سنجش داورها با توجه به مقتضیات زیست جهان موضوع نخستین بخش این فصل را تشکیل می‌دهد. سپس ریشه‌ی این طرز تفکر را در تحولات فکری آلمان از سال‌های ۱۸۸۰ میلادی تا جنگ جهانی اول پی خواهیم گرفت و نشان می‌دهیم که چگونه اندیشمندان آلمانی در آن دوره با تأکیدگذاری بر مفاهیمی مانند جهان زیسته، نقد اثبات گرایی و تأکید بر تفهم و تفسیر در تقابل با تبیین، زمینه‌های یک علوم انسانی نوین را پدید آوردند که این در ظهور نظریه‌ی زیست جهان نقش مهمی داشت، اما درواقع تحولات از این هم فراتر رفت. پدیدارشناسی زیست جهان حاصل فراگذری از ذهنیت به بینادذهنیت نیز بوده است. در این باره نیز بحث خواهد شد.

در فصل چهارم به نظریه‌ی سیاسی خواهیم پرداخت و نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان بینادذهنیت را به مثابه‌ی مبنایی برای سیاست تبدیل کرد. در این بخش درباره‌ی ویژگی‌های سیاست مبتنی بر زیست جهان صحبت خواهیم کرد و از ضرورت توجه به زندگی روزمره خواهیم گفت و ضمن طرح

بحثی درباره‌ی رابطه‌ی روشنفکران و سیاست از ضرورت توجه بیشتر روشنفکران به این عرصه خواهیم گفت. در حال حاضر بخش عمده‌ی نظریه‌های سیاسی مفهوم “قدرت” را به عنوان مفهوم اصلی برگزیده‌اند. در این فصل از زیست‌جهان به عنوان بدیل “قدرت” می‌گوییم و مزایای آن را در ارتباط با اجتماع و به مثابه‌ی امری انسانی، عام و اخلاقی و در عین حال منطبق با خودفرمانی و فردیت‌های یگانه بازگو می‌کنیم.

www.ketab.ir